

کارگران همه کشورها متحد شوید

مبارزه طبقاتی

شماره ۹ - سال دوم

نشریه سیاسی خبری تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

بهمن ۱۳۸۱

نژادپرستی و بسیج جنگی امپریالیسم

منهای سفیدپوستان این منطقه که به سوی جمهوری خواهان گرایش دارند، در صف حامیان دمکراتها بوده‌اند.

جرج دبلیو بوش در سخنرانی‌های خود در بعداز واقعه ۱۱ سپتامبر، مستقیماً به آغاز جنگ‌های صلیبی اشاره کرد. بن لادن و گرایش افراطی و واپس‌گرای اسلامی نیز همین کار را میکنند. یعنی رجوع به حافظه و آموزه‌های تاریخ رسمی جناح‌های طبقه حاکم با هویت‌های ملی و ایدئولوژیک. حافظه‌ای که در کتب درسی، ادبیات و تاریخ آن مدام بازتولید میشود. کودکان دبستانی و دانشجویان تاریخ آموزشگاه‌های رسمی غربی همواره درباره تهدید و تهاجمات مسلمین غیرمتمدن و دنیای وحشی اعراب علیه مسیحیت خوانده و آموخته‌اند. وقایع

(ادامه در صفحه ۴)

حزب جمهوری خواه و دمکرات در آستانه هر انتخابات روشن‌گر این حقیقت است. از لحاظ جامعه‌شناختی نمایشات انتخاباتی بورژوازی در آمریکا تفاوت‌های چشمگیری با اروپا دارد. در اغلب کشورهای اروپایی رای دهندگان به سوسیال دمکراسی و احزاب لیبرال یا محافظه‌کار از طریق موقعیت اقتصادی اجتماعی‌شان از همدیگر متمایز میشوند. در آمریکا اما نکاتی مانند قومیت، نژاد و منطقه در پس آراء دو حزب رقیب قرار دارد. جمهوری خواهان کماکان بعنوان پروتستان‌های سفیدپوست انگلوساکسون خوانده میشوند. در حالیکه کاتولیک‌ها، سیاهپوستان و ساکنان جنوب،

آمریکا، القاعده نبوده است. غالب تبلیغات و اخبار بر هویت «عربی و اسلامی» تروریست‌ها تاکید داشتند. سخنرانی‌ها و نوشته‌های سیاست‌مداران و محققین و ایدئولوگ‌های مدافع دمکراسی تا همین امروز نیز، سخن از لزوم دفاع از «فرهنگ و تمدن غربی» رانده‌اند.

جناح قدرتمندی از حزب جمهوریخواه آمریکا تمام نیروی خود را بر همین خط نژادپرستانه تبلیغات جنگ امپریالیستی متمرکز کرده است. اساساً بدلیل نفوذ و نقش این حزب، فضای انتخاباتی آمریکا از جهاتی از نمایشات انتخاباتی احزاب اروپایی متمایز است. نگاهی به رقابت تبلیغاتی دو

بسیاری از خود میپرسند که چگونه ممکن است که کشورهایی که خود تولید و صادرکننده سلاح‌های کشتارجمعی هستند، قادر میشوند تا مردم را چندان از وجود سلاح‌های کشتارجمعی عراق هراسناک سازند تا بخش قابل توجهی از افکار عمومی آمریکا از جنگ علیه عراق حمایت کنند. کوه‌نگری محض خواهد بود اگر این هراس را به واقعه ۱۱ سپتامبر و تبلیغات روزمره رسانه‌ها درباره امکان وقوع ترورهای جمعی توسط سازمان القاعده محدود سازیم. وزنه تبلیغات باصطلاح ضدتروریستی رسانه‌های غربی به هیچوجه متوجه یک سازمان یا یک جنبش زاده دست سیای

سیاست راسیستی و اقدامات غیرانسانی دولت دانمارک

کشورهای همسایه باید اجازه نامه رسمی پلیس داشته باشند.

مدتی پیش هیئت اعزامی دانمارک به مقر کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در ترکیه رفت تا «وظیفه انساندوستانه» خود مبنی بر پذیرش و انتقال تعدادی از پناهجویان از ترکیه به دانمارک را انجام دهد. در نتیجه، حدود ۲۲۵ نفر که غالباً نیز از کردهای ایرانی بودند در ماه نوامبر ۲۰۰۲ به این کشور انتقال یافتند. به این عده، قدری اسباب کهنه و دست دوم جهت اسکان میدهند که برخی از وسایل برقی موجود، قابل استفاده نبوده است. اینان همچنین امکان رفتن به کلاس زبان، بصورتی که

(ادامه در صفحه ۵)

غیرراسیست در مضحکه انتخاباتی دانمارک دشوار بود. پس از وضعیت جدید ناشی از وقایع ۱۱ سپتامبر، فشارها بر پناهندگان و دانمارکی‌های غیرسفید بشدت افزایش یافت. تبعیض در ادارات و محیط کار، بویژه نسبت به کسانی که ظاهر و زبان آنان نشاندهنده خارجی بودنشان است، بسیار معمول است. طرح ایجاد قرنطینه برای «گروه‌های خطرناک مسلمانان» یکی از موضوعات داغ و رای‌جمع‌کن احزاب سیاسی دانمارک در دوره اخیر بوده است. در حال حاضر، پناهندگانی که ماه‌ها پیش بوسیله هیئت اعزامی دانمارک از طریق سهمیه کمیساریای پناهندگان سازمان ملل به این کشور انتقال یافته‌اند برای تردد و مسافرت به

دانمارک یکی از کشورهای پیشتاز در موج نژادپرستی اخیر اروپا است. اگر در فرانسه لی‌پن و در اطریش هایدن جریان نژادپرستی را رهبری میکند، در دانمارک رهبری جنبش نژادپرستی در دست حزب لیبرال است. دور قبلی انتخابات این کشور تبدیل به مسابقه سیاست‌های نژادپرستانه میان احزاب پارلمنتاریست دانمارک شد. ممنوعیت ازدواج مهاجران و پناهندگان با فردی در کشور سابق، حذف کمک‌هزینه اولیه به مهاجران و پناهندگان و نکاتی از این قبیل در راس شعارهای کمپین انتخاباتی حزب لیبرال دانمارک بود. فضای سیاسی دانمارک در دوره اخیر چندان راسیستی و غیرانسانی گشت که تمیزدادن احزاب راسیست و

در صفحات دیگر:

۲

فرانسه و آمریکا، بحران در نهادهای سرمایه‌داری

۳

راسیسم در سوئد

فرانسه و آمریکا

بحران در نهادهای سیاسی سرمایه‌داری جهانی

گزارش روسای بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به شورای امنیت، آمریکا را در شرایط دشواری قرار داد. ارزیابی احتیاط آمیز گزارش مزبور از همکاری‌های عراق در مسیر خلع سلاح، راه را برای ابراز وجود سیاسی مجدد فرانسه، آلمان و حامیانشان گشود. روزنامه گاردین روز گذشته را، متعلق به دومینیک‌دی ویلن، وزیر خارجه‌ی فرانسه، قلمداد کرد. افزون بر آن، دیگر قدرت‌های جهانی همانند چین و روسیه نیز ضمن انتقاد از اقدام یکجانبه نظامی آمریکا بر لزوم تداوم کار بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل تاکید کردند. اسپانیا و انگلستان تنها کشورهایی بودند که در میان پانزده عضو شورای امنیت بطور قاطعی در کنار آمریکا قرار گرفتند. با توجه به مواضع کشورهای دارای حق وتو در شورای امنیت، به نظر نمی‌رسد که آمریکا قادر به اجرای استراتژی جنگی خود تحت نام سازمان ملل گردد. در اینصورت آمریکا ناگزیر خواهد شد تا خارج از سازمان ملل، و به عبارتی برخلاف رای سازمان ملل به جلب متحدین خود پرداخته و دست به حمله نظامی به عراق زند. وقوع چنین امری به معنای پایان نقش تاریخی سازمان ملل و آغاز فاز جدیدی از میلیتاریسم و نظامی‌گری خواهد بود. کارشناسان دول مختلف بر این عقیده‌اند که آمریکا ناچار خواهد گشت تا به منظور جلب آراء کافی دست به تلاش‌های دیپلماتیک گسترده‌ای، بویژه در میان اعضای کوچک شورای امنیت زند. موضع کنونی فرانسه و آلمان اما حکایت از آن دارد که در صورت موفقیت آمریکا برای جلب متحدین جنگی، امکان استفاده این کشورها از حق وتو

خود وجود دارد. در حال حاضر آمریکا بیش از دویست هزار نفر به مناطق جنگی اعزام کرده است. سیل اعزام تسلیحات و تدارکات جنگی و رای زنی با دولت ترکیه و احزاب ناسیونالیست کرد بمنظور پیشبرد استراتژی مشترک جنگی جریان دارد. با توجه به نقش کنونی آلمان و فرانسه در سازمان ملل و شورای امنیت و همچنین روند قدرت‌گیری اتحادیه اروپا، وقوع چنین تشرستی در صفوف قدرتهای جهانی برای آمریکا غیرقابل انتظار نبوده است. نقش آلمان و بویژه فرانسه در اوضاع کنونی قابل تعمق است. سران فرانسه به کرار بر لزوم حل مسالمت آمیز بحران عراق و حفظ صلح جهانی تاکید میکنند. در پس این بازی دیپلماتیک اما نه یک مخالفت جدی با جنگ، بلکه تقاضای سهم معینی از غنائم و فتوحات جنگی آمریکا لانه کرده است. جدالهای دیپلماتیک آمریکا و فرانسه و آلمان، ریشه در بحران سرمایه‌داری جهانی و بن بست قدرتهای اصلی نظم موجود در حل آن دارد. همه

دول غربی بر لزوم کنار زدن شیوخ و فقها و «دول سرکشی» که نیازهای انحصارات مالی و تحولات متناسب با تکنولوژی جدید را در نمی‌یابند واقف هستند. اختلاف اینان بر سر چگونگی تجدید تقسیم مناطق و بازارها است. آنجا که بالماسکه دمکراتیک تدارک جنگ در راه اندازی کنفرانس لندن به اوج خود رسید، گرایش‌ها وابسته به این دول حاضر شدند تا درباره آینده عراق پای میز مذاکره و تقسیم غنائم و قدرت بنشینند. اسناد بجای مانده از کنفرانس لندن، نشانگر توافق اینان حول همکاری با آمریکا برای ایجاد تغییرات سیاسی در عراق میباشد. نکته اینست که اینان خواستار همکاری جمعی و نظارت دمکراتیک در جنگ و کشتار عمومی، یعنی جنگ از طریق قطعنامه‌های سازمان ملل و نظارت شورای امنیت، هستند.

همه قدرتهای درگیر در بحران عراق بر یک حقیقت واقف هستند. این حقیقت که مسئله به هیچ‌وجه بر سر داشتن یا نداشتن سلاح نیست. این حقیقت که مضحکه رسانه‌ای «خطر عراق» و شعار «لزوم خلع سلاح فوری» تنها یک سوژه در راستای پروژه ۱۱ سپتامبر آمریکا جهت عقب راندن رقبا و بازیگران جدید در دنیای پس از فروریزی نظم دو قطبی شرق و غرب سابق است. دنیایی که در آن، نهادهای سیاسی و اقتصادی دوران جنگ سرد، کارایی سابق را نداشته و پاسخگوی بحران ساختاری سرمایه نیستند. دنیایی که در آن، سازمان ملل دیگر ابزار سازمانیابی و هماهنگی روابط بین‌المللی دول متعدد سرمایه‌داری نیست. دنیایی که در آن پیمان آتلانتیک شمالی ناتو، دیگر نهادی برای تامین سرکردگی سیاسی نظامی آمریکا در هدایت کشورهای پیشرفته اقتصادی نظم امپریالیستی موجود نیست. دنیایی که نظام اقتصادی آن، دیگر با نقش یک

جانبه دلار و راهکارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حرکت نمیکند. دنیایی که در آن بدون یک ویرانی عظیم، آینده انحصارات مالی و نظامی «طلایه‌داران دمکراسی و تمدن» در هاله‌ای از تیرگی و ابهام فرو میرود. ویرانی‌هایی که راه سرمایه‌گذاری شرکتهای آمریکایی و غربی برای پروژه‌های «بازسازی» را می‌گشاید.

آلمان، فرانسه و متحدینش میتوانند به تناسب نفوذ اقتصادی (توان شرکتهای صنعتی، مالی و بانکی و حتی صنایع نظامی آنان تحت قانون رقابت در بازار در مرحله بازسازی) و ایدئولوژیک خود (توان تاثیر گذاری مثبت یا منفی بر مرحله تدارک جنگ بواسطه ابزارهای رسانه‌ای) سهم معینی را در روند کنونی بحران سرمایه به چنگ آورند. مشکل اینها اما جای دیگری نهفته است. آلمان و فرانسه دارای تجهیزات و آنچنان توان نظامی نیستند تا در حمله به عراق و پروژه عملیات «کلنیالیسم جدید» سهم خود را به چنگ آورند. این است مضمون واقعی لفاظی‌های سخنگویان قدرتهای جهانی در بحران عراق. مشکل اینست که اینان قادر به ایفای نقشی برابر با آمریکا در عملیات نظامی (تخریب و کشتار و تسخیر منابع و مناطق) نیستند، اما سهم بزرگی از فتوحات آتی جنگ را طلب میکنند. مشکل اینست که اتحادیه اروپا هنوز نتوانسته به آن درجه از انسجام سیاسی و نظامی که قادر به رقابت با آمریکا باشد دست یابد. اتحادیه اروپا در دست یابی به انسجام سیاسی (ایجاد یک ساختار فدرالیستی که بتواند اعضایی چون انگلیس و اسپانیا و ایتالیا را در خود حل کند) و انسجام نظامی (پلیس، دستگاه اطلاعات و ارتش واحد اتحادیه اروپا که بتواند برای حفظ «صلح» و امنیت سرمایه در هر نقطه جهان دست به کشتار و جنگ وسیع زند) راه درازی را در پیش دارد.

مخالفت دول و احزاب راست و چپ

راسیسم در سوئد

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، موج نژادپرستی سیستم سیاسی نظام سرمایه را فرا گرفت. جناح‌های دست راستی و نژادگرا شروع به عرض اندام کرده و در نمایشات انتخاباتی و پارلمانی مبدل به رقبای اصلی احزاب لیبرال و سوسیال‌دمکرات شدند. در چنین وضعی سوئد استثناء بود. راسیسم سیاسی، یعنی احزابی که با شعار «خارجی‌ها را بیرون اندازید»، «زنده باد هیتلر» در خیابان‌ها رژه می‌رفتند، در سوئد موفقیت چندانی نداشتند. سوسیال‌دمکراسی کماکان روی کار ماند. مطبوعات رسمی و حتی جناح چپ که در سازمان دادن تشکل‌های ضد نژادپرستی در حال رقابت با سوسیال‌دمکراسی است، این وضع را دلیلی بر توقف موج راسیسم در مواجهه با خاکریزهای سوسیال‌دمکراسی دانستند.

هواداران وطنی احزاب امپریالیستی را موجی از حس غرور و تحرک سوسیال‌دمکراتیک فرا گرفت. در پس این غرور اما تصویر دروغینی از اوضاع سوئد قرار داشت. واقعیت این بود که این احزاب سوسیال‌دمکرات و لیبرال سوئد بودند که مواد برنامه‌ای راسیسم حزبی سوئد (نی‌دمکراتی) را بکار گرفتند. این سوسیال‌دمکرات‌ها و لیبرال‌های سوئد بودند که پرچم راسیسم را در دست داشته و دارند. همین امر موجب پاسیفیسم و خلع سلاح سیاسی گروه‌های راسیستی سوئد شد.

(ادامه از صفحه ۲)

سرمایه با جنگ، اختلاف دزدان و جنایتکاران در تقسیم سهمی است که قرار است از این جنایات بدست آورند. هیچیک از دول و پارلمانهای کشورهای مختلف، هیچیک از احزاب رنگارنگ

سوئدکشوری است که در آن محله‌های خارجی‌نشین از محله‌های سوئدی‌نشین جدا شده است. با اسکان یافتن خارجی‌ها در هر محله‌ای، قیمت ویلاها و مستقالات آن سرعت سقوط میکند. به همین سبب فشار راسیستی بر شهروندان غیر سفید در سوئد، حتی خرد کننده‌تر از فرانسه و یا آلمان بوده است. تاثیرات تفرقه‌آمیز نژادگرایی در سوئد نیز به همان میزان دیگر کشورهای اروپایی، و شاید بیشتر، یکی از سلاح‌های بورژوازی علیه جنبش کارگری بوده است. همین فشار و تحقیر مدام موجب تقویت ناسیونالیسم در میان اقشار از سابقه ملیت‌های دیگر شده است.

اولین انستیتو نژاد شناسی در دانشگاه اوپسالای سوئد و به ابتکار هرمان بلومبری با بودجه دولتی شروع بکار کرد. در نتیجه تحقیقات نژادپرستانه این انستیتو دانشگاهی، تصمیم گرفته شد تا آن قسمت از جمعیت را که بارداری و تولیدمثل آنان ممکن است به سلامت و بهداشت نژاد سوئدی صدمه زند استرلیزه شود. با عملی شدن این تصمیم در بعد از جنگ جهانی دوم، بیش از ۵۵ هزار نفر استرلیزه، عقیم شدند، و سپس با عیان شدن افتضاح راسیسم علمی، به آنان خسارت پرداخته شد. ریشه‌های نژادگرایی غیرسیاسی در این کشور، همانند اغلب کشورهای اسکاندیناوی چندان قوی است که حضور آن در هر حوزه‌ای از فعالیت اجتماعی و وقایع تاریخی محسوس است. بعنوان مثال حزب سوسیالیست سوئد با اکثریت قاطع و به همراه مشهورترین رهبرش، فلیگ، در بجنوحه جنگ فاشیست‌ها و دمکرات‌ها، از کمینترن انشعاب کرده و به ارتش نازی برای دفاع از نژاد آریایی پیوست.

سرمایه داری، مخالفتی واقعی با جنگ‌های جناح‌های نظم موجود نداشته و ندارند. اینان در رقابت برای کسب سهم بیشتر در سیستم سیاسی نظام حاکم به شعار صلح توسل میجویند. بموازات پیشروی استراتژی جنگی آمریکا و عقب نشینی رقبای آن بحران سیاسی نهادهای

تحت فشار مضاعف در محیط کار قرار دارد. بسیاری از توده‌های مردم غیرسفید، عادت کرده‌اند تا یک سوئدی ترجیح دهد در اتوبوس در کنار یک خارجی ننشیند. این نشان از میزان نفوذ فرهنگ این جناح از بورژوازی در جامعه دارد. تلاش‌های جناح‌های «دمکرات‌تر» بورژوازی در تصویب قوانین ممنوعیت تبعیض نژادپرستانه در محیط کار و آموزش، کمکی به حل این معضل نکرده است.

حضور اروسنتریسم، اروپامرکزی، در دستگاه سیاسی و آموزشی سوئد محسوس است. مباحثی در میان برخی احزاب پارلمانی مبنی بر پذیرش نیروی کار ارزان کشورهای اروپای شرقی و جنوبی به جای آسیایی جریان داشته که هنوز در سطح لویح راسیستی احزاب دانمارکی تکمیل نشده است. دانشگاه‌های سوئد ابتکار عمل ایجاد رشته اروپاشناسی که در رابطه مستقیم با پروژه اتحادیه اروپایی است، را به عهده دارند. در سال ۱۹۹۹ در پروژه‌ای با همکاری غیررسمی دستگاه آموزشی فرانسه، هفت رشته علوم اجتماعی (از جمله جامعه‌شناسی، تاریخ، علوم سیاسی، تاریخ عقاید و فلسفه، و جغرافیای فرهنگی) بصورت یک رشته جدید درسی تحت عنوان اروپاشناسی، درهم ادغام شد که هم اکنون یکی از پرمناقضی‌ترین رشته‌های علوم اجتماعی است. برنامه اولین گروه دانشجویان این رشته با حضور یکی از مقامات دولت سوئد افتتاح شد. گفته میشود که هدف این رشته جدید دانشگاهی، پرورش کادرهای نظریه‌پرداز برای اتحادیه اروپای آتی است. در کتب درسی این رشته جدید دانشگاهی موضوعات گوناگونی که سوژه محققین و پروژه‌های دستگاه حاکم است تدریس میشود. موضوعاتی نظیر ایده تشکیل اروپای واحد از زمان یونان باستان تا به امروز، هویت و فرهنگ اروپایی در تقابل با فرهنگ‌های دیگر از جمله اسلام و ترک‌ها، تاثیرات و عوارض تشکیل اتحادیه اروپا بر اقتصاد،

(ادامه در صفحه ۵)

(ادامه از صفحه ۱)

نژادپرستی و . . .

۷۳۲ میلادی در رابطه با اسلام و ۱۴۵۳ میلادی در رابطه با عثمانی‌ها، عناصری از ایدئولوژی تاریخ‌نویسی برای ایجاد هویت «ما» غربی‌ها در مقابل «آنها» شرقی‌ها بوده است. این عناصر ایدئولوژیک کارکرد مهمی در تاریخ جوامع طبقاتی و قتل‌عام‌های آن داشته‌اند، چه در دوران گسترش و تحکیم استبداد آسیایی و چه در بسیج ایدئولوژی استعماری و امپریالیستی. شعار جرج دبلیو بوش مبنی بر دفاع از «تمدن، فرهنگ و سبک زندگی غربی» در مقابل تروریست‌های عرب و مسلمان در واقع رجوع جناحی از امپریالیسم به همین حافظه تاریخی دستگاه رسمی بود.

این امر نشان از سنگینی گرایش راسیستی در میان جناحی از بورژوازی غرب دارد. عرب و مسلمان، حتی فراتر از آن ترک و آسیایی در فرهنگ زبانی و نانوخته طبقه حاکم غرب معادل‌هایی است برای وحشی و غیرتمدن. بورژوازی کشور پیرامون و بخشی از طبقه متوسط که رابطه نزدیکتری با بازار و جامعه غرب دارد، ناگزیر است تا مدام در مقابل تحقیرهای غیرمستقیم غرب، سمپاتی خود به مدرنیته، و تکنولوژی غربی را به اربابان خود یاد آور شود. در این معنا، وجود سلاح‌های خطرناک کشتار جمعی در نزد «دولت متمدنی» چون آمریکا و اسرائیل و سوئد و آلمان، نمیتواند برای بشریت خطرناک باشد. اینان این سلاح‌ها را برای دفاع از تمدن و دموکراسی در اختیار دارند. اما فروش یک قلم از زواید این سلاح‌ها توسط همین دولت‌های متمدن به یک کشور عربی یا آسیایی، میتواند منبع ایدئولوژیک برای ایجاد رعب عمومی در بسیج عمومی جنگ امپریالیستی گردد.

رجوع به هراس کاذب تاریخی از عرب غیرتمدن، در استراتژی جنگی آمریکا اما محدود به بسیج مردم اروپا و آمریکا برای جلب حمایت «رای دهندگان» از کشتارها نیست. هدف دیگر حاکمیت آمریکا ممانعت از پیشروی اروپا و ایجاد شکاف در اتحادیه اروپایی و تسخیر بازارهای آتی آن میباشد. با در دستور قرارگرفتن تشکیل اتحادیه اروپا، مسئله ایجاد یک هویت فرهنگی اروپایی، بعنوان علائم ایدئولوژیک عروج یک قدرت جهانی جدید، آغاز شده بود. در همین رابطه نیز کتب مدارس و دانشگاه‌های اروپا به تجدید ساختمان ادبیات و شکل‌بندی گفتاری متون تاریخی اجتماعی خود پرداختند. حتی رشته‌های درسی جدید بنام اروپا‌شناسی و رشته تاریخ اروپایی در دانشگاه‌های کشورهای اروپایی رواج یافت. در این کتب بر نقاط مشترک فرهنگ اروپایی مسیحی از زمان یونان باستان تا دولت رفاه اروپایی تاکید میشود. هدف اصلی این موج در قیل از واقعه ۱۱ سپتامبر ایجاد هویت فرهنگی و جغرافیایی اروپایی در تقابل با ضد آن بود. این سوژه تا جایی مورد مصرف نهادهای آموزشی، ایدئولوژیک اروپایی بود که در خدمت تولید یک هویت فرهنگی واحد، در کنار پول و بازار واحد قرار گیرد. بعبارت دیگر اروپا خواستار تقابل با کشورهای عربی یا آسیایی در عرصه سیاست و روابط بین‌المللی نبود. به وارونه، اروپا درصدد عقب‌راندن آمریکا و جلب این کشورها به حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی اتحادیه جدیدالتاسیس خود بود.

با واقعه ۱۱ سپتامبر ابتکار عمل بدست آمریکا افتاد. در عرصه ایدئولوژیک موج تبلیغات علیه تروریسم برخاسته از کشورهای عربی و اسلامی، موج ایدئولوژیک «هویت اروپایی» را مجددا بسوی «هویت غربی» در مقابل «هویت عربی و اسلامی» قرار داد. در امواج تبلیغات ضدتروریسم آمریکا، فرهنگ و تمدن غربی در مقابل فرهنگ و تمدن شرقی قرار گرفت. آمریکا اما برخلاف اروپا این مسئله را در دایره

«تصادم فرهنگی» محدود نمی‌کند. در همان دوره اول بعد از فروپاشی بلوک شرق، نظریه پردازان دستگاه آموزشی و ایدئولوژیک آمریکا جایگاه معینی برای این پدیده تعیین کرده بودند. پرفسور ساموئل پ هانتینگتن، تز «جنگ تمدن‌ها» را تئوریزه نمود. بنا به نظریه هانتینگتن، با سقوط بلوک شرق خط فاصل سیاسی روابط بین‌الملل را نه تقابل بین دو قدرت جهانی بلکه تقابل میان فرهنگ‌ها تعیین میکند. «در کشاکش میان فرهنگ‌ها بر سر امکانات و منابع طبیعی کره خاکی، بیگانه‌ستیزی خودجوش ظاهر میشود. در این کشمکش، تمدن‌ها، هر تمدنی در جستجوی ریشه خود است. افزایش بی‌رویه جمعیت در جهان سوم بویژه در پهنه مذهب اسلام برای غرب یک خطر جدی بشمار می‌آید.» جنگ میان تمدن‌ها، تئوری دستگاه آموزشی طبقه حاکم برای میانی‌فکری شعار سیاسی جرج بوش است. یعنی شعار دفاع از تمدن و سبک زندگی غربی در مقابل تروریسم عرب‌ها و مسلمانان. جنگی که بقول نظریه پردازان آن عبارت است از جنگ دو تمدن بر سر یکی از منابع طبیعی کره خاکی، یعنی نفت.

وجود وحشت عمومی یکی از شروط پایه‌ای بسیج ایدئولوژیک جنگی است. بطور منطقی، انسان تا زمانی که جان خود را در معرض خطر مرگ ندیده به مرگ دیگران رضایت نمیدهد. هیچ جامعه‌ای دست به حمایت جمعی از جنگی که قرار است منافع مشتی قلدر و عیاش را تامین کند، نمی‌زند. هیچ انسانی در عصر حاضر رای به تبدیل شدن هستی مردم تحت ستم و استثمار، به میدان آزمایش سلاح‌های جنگی هوشمند نمیدهد. دموکراسی سرمایه‌ناگزیر است تا برای کسب رای و مشروعیت دموکراتیک اقدامات جنایتکارانه‌اش، فضای مناسبی ایجاد کند. این فضا عبارت است از به میان کشاندن دشمنی بربر و مخوف و مجهز به سلاح‌های مرموز که هستی تمام جهان متمدن را تهدید میکند. این فضا عبارت است از یک وحشت

کلکتیو. روانشناسی توده‌ای چنین وحشت عمومی، توافق و اندیشه مشترک درباره خطرناک بودن «آنها» که به گواه «تاریخ و علم» فرهنگ و زندگی غربی را تهدید کرده‌اند، می‌باشد. آسیایی‌ها و عرب‌های «وحشی» که تاریخ موجودیت‌شان، حداقل در کتاب‌های درسی و در تاریخ رسمی تهدیدی علیه غرب بوده است. غربی‌ها که برای آبادسازی و استعمار آنان بارها ناچار شده تا از «زور» استفاده کند. از جمله در بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ که وینستون چرچیل رسماً به نیروهای بریتانیایی دستور داد تا در جنگ علیه «اقوام وحشی کرد» از گازهای سمی استفاده کنند. زمانی که جنگنده‌های انگلیسی آنچنان علیه شورشیان کرد به استفاده از سلاح گازهای سمی پرداختند که مسئله در خفاء نماند و چرچیل ناچار شد تا در این باره بگوید: «هن قاطعانه بر استفاده از گازهای سمی علیه قبایل وحشی و غیرتمدن تاکید دارم. اما نیازی نیست که حتماً از نوع کشنده این گازها استفاده شود. میتوان از گازهایی استفاده کرد که آنانرا سخت دچار ناراحتی کرده و به وحشت می‌اندازد، اما آسیب ثابتی به جای نمی‌گذارد.»

این همان تصویر است. تصویری از بکارگیری متمدنانه سلاح‌های کشتار جمعی. همان تصویری که آمریکا به هنگام تخریب خانه‌های محقر مردم افغانستان در رسانه‌ها ارائه داد. همان تصویر از جنگ دقیق و تکنولوژیکی که گویا فقط دشمنان مخوف را از صحنه هستی برمی‌دارد و آسیبی به مردم و غیرنظامیان نمیرساند. همان تصویری که قرار است به جنایات جنگی بورژوازی غرب در عراق رنگ لعاب تمدن و انساندوستی بزند. این در حالی است که کلیه احزاب بورژوازی غرب مبتکر اعمال تبعیض علیه گروه‌های مختلف مردمی و کارگری بوده‌اند. سال‌های سال است که احزاب چپ برای به انحراف کشاندن مبارزه طبقاتی، جنبش‌های ملی و ضد نژادپرستی را در مقابل جنبش

(ادامه در صفحه ۵)

(ادامه از صفحه ۳)

راسیسم در سوئد

سیاست و روابط بین الملل، جغرافیای جهان و اروپا از زمان یونان باستان و چشم‌انداز تغییرات جغرافیای جدید، تاریخ فلسفه و عقاید در اروپا از جمله برنامه‌های فشرده دانشجویان این رشته درسی نسبتاً سنگین می باشد. نگاهی به متون کتب این رشته جدید تحصیلی نشان میدهد هویت‌بخشیدن و ایجاد ایدئولوژی و فرهنگ اروپای واحد، به تقابل تاریخی آن با جهان عرب و فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه ای در متون ادبی و تحقیقی این رشته جدید داده است.

در دوره اخیر و با عروج موج جدید راسیستی، شاهد پدیدار شدن مفاهیم و واژه های ترکیبی جدید در گزارشات و تحلیل‌های اجتماعی محققین و جامعه‌شناسان کشورهای اروپای شمالی و اسکاندیناوی هستیم. عبارت «تصادم فرهنگی» که در

توضیح کردار اجتماعی مهاجرین، پناهندگان و حتی شهروندان غیر سفید این کشورها، بکار میرود، یکی از این مفاهیم است. وقایع و رخداد‌های بسیاری که تا دیروز در حوزه معضلات و ناهنجاری های شخصی یا خانوادگی جای داشت بسرعت در قالب تصادم فرهنگی جای گرفتند. بعنوان مثال قتل دختری توسط پدرش در سوئد، بدلیل مهاجرت بیست سال پیش پدر از منطقه‌ای کردنشین در یک کشور آسیایی در رسانه‌های گروهی سوئد بعنوان نمونه‌ای از «فرهنگ قتل‌های ناموسی» معرفی شد. با افزوده شدن واژه فرهنگ به قتل‌های ناموسی، این اقدام شنیع با تاریخ و هویت اجتماعی کردها که سالیان سال تحت سرکوب دول منطقه بوده اند عجین گشت. سپس نیز سرمایه‌های هنگفتی صرف معرفی این «فرهنگ» و خطرات آن برای تمدن غربی و اروپایی و نحوه مبارزه با آن گشت. فرهنگ مردسالار و زن‌ستیز پناهندگان و مهاجرین همچون تهدیدی برای دموکراسی و تمدن جامعه سوئد سوژه مناظرات

رسانه‌ها بوده است.

در جوار طوفان سیاسی نژادپرستانه ناشی از واقعه ۱۱ سپتامبر احزاب راست و میانه به رقابت برای جلب آراء پرداختند. حزب لیبرال سوئد با زیرکی خود در موج سواری سیاسی طرح پیشنهادی به مجلس سوئد را در دستور خود قرار داد که به موجب آن پذیرش تابعیت سوئدی برای کلیه مهاجران و پناهندگان از سابقه آسیایی منوط به گرفتن مدرک قبولی در زبان سوئدی میشد. حتی بحثی مبنی بر ممانعت بیمارستان ها از پذیرش بیمارانی که قادر به صحبت کردن بزبان سوئدی نیستند در بخشی از رسانه‌های محلی نیز مطرح گشت. روشن است که بنابر قوانین نانوشته و مکتوب، افرادی که از کشورهای اروپایی بوده و قادر به صحبت کردن سوئدی نباشند شامل چنین قانونی نمیشدند.

چنین شرایطی موجب گشته تا محافل و گروه‌های بسیاری در جناح چپ فعالیت‌های رتین ضد راسیستی داشته باشند. هر ناظری با نگاهی به صف‌آرایی احزاب سیاسی سوئدی و

غیبت یک حزب قوی راسیستی در پارلمان سوئد، از وجود انبوه گروه‌های باصلاح ضد راسیستی شگفت‌زده خواهد شد. علت این امر، راسیسم مدرن و تغییر شکل داده، راسیسم فرهنگی قوی در این کشور است. همین امر میدان را برای بورژوازی جهت عقب راندن اعتراضات کارگری باز گذاشته است. در بجنوبه هر اعتصاب کارگری و افزایش ناراضی‌های ها موج قوی راسیسم سیاسی نقاب از چهره بر گرفته و میدل به مترسک سیاسی کارفرما برای دعوت به همکاری از کارگران در مبارزه با راسیسم میشود.

الله کلنگ سیاسی میان نژادپرستان و ضد نژادپرستان در سوئد، همانند سیرک‌های انتخاباتی میان دمکرات‌ها و محافظه‌کاران، جزیی از کارکرد سیستم سرمایه برای باز تولید ایدئولوژیک سیستم موجود است. تنها و تنها یک جنبش راستین انترناسیونالیستی است که میتواند با هدف قراردادن پایه‌های ساختار نظام موجود به کلیه مصائب موجود، از جمله نژادپرستی مدرن، پایان دهد.

(ادامه از صفحه ۴)

نژادپرستی و . . .

سوسیالیستی قرار داده اند. در حالی که همین احزاب مبتکر ایجاد ایدئولوژی اروسنتریستی بوده‌اند. گروه‌هایی که در پیروی از ایدئولوژی امپریالیستی، خصلت سیاسی طبقاتی جنبش کمونیستی را نفی کرده و اهمیت استراتژی انقلابی را تابع رنگ، نژاد و تقسیم بندی های جغرافیایی میسازند. نه جنبش اروسنتریستی و نه هیچ جنبش ناسیونالیستی بلکه تنها و تنها یک جنبش راستین انترناسیونالیستی است که میتواند به حیات خونبار نظام سرمایه و ایدئولوژیهای جنگ‌طلبانه آن پایان دهد.

علیه موج امپریالیستی نژادگرایانه، علیه جنگ‌طلبی سرمایه‌داری. برای سوسیالیسم برای رهایی انسان.

(ادامه از صفحه ۱)

سیاست راسیستی و . . .

سابقا در دانمارک معمول بود را نیافتند. در مقابل از طرف مسئولین مربوطه به آنان گفته میشود که شما میتوانید آغاز به کار کرده و ساعتی ۲۸ کرون دریافت کنید. این مبلغ نیز سپس به ۱۱ کرون، چیزی معادل ۱ دلار در ساعت کاهش می‌یابد. مسئولین دولتی دلیل این تجدید نظر در «دستمزد» پناهندگان تازه وارد را اشتباه لفظی در توضیحات قبلی بیان میکنند. این عده در همان ماه‌های اول در میابند که فشار مالی و نبود امکانات، زندگی سختی را به آنان تحمیل کرده است. از همین رو اقدام به ارسال نامه و ملاقات با مسئولین در شهرهای مختلف کرده و خواستار رسیدگی به وضع خود میشوند. بتدریج اما آشکار میگردد که رفتار نهادهای دولتی تحقیرآمیز و سرکوبگرانه است. نه فقط نهادهای دولتی، بلکه یک دبستان از حضور یکی از کودکان در مسافرت

دانش‌آموزان هم‌کلاس او، به بهانه ندانستن زبان ممانعت بعمل می آورد. همچنین در مواردی بیمارستانی از پذیرش چند بیمار خودداری میکنند. اگرچه این عده بعنوان شهروندان و تبعه دانمارک پذیرفته شده بودند، اما با آنان مانند اسرای جنگی و محروم از هرگونه حقوق اولیه رفتار میشود. از همین رو نیز تعدادی از این گروه از پناهندگان، علیرغم اینکه در شهرهای کوچک و پراکنده اسکان داده شده بودند، با یکدیگر تماس گرفته و آغاز به حرکات اعتراضی میکنند. تجمعات اینان در مقابل دفاتر شهرداری شهرهای مختلف، از جمله لم‌ویگ با بی‌تفاوتی و سرکوب مواجه میشود. این اعتراضات گمان تداوم دارد. اما بدلیل عدم سازماندهی حرکات مزبور و غیاب یک جریان انقلابی چشم‌انداز روشنی در قبال چنین اعتراضاتی وجود ندارد.

مبارزات پناهندگان و اقلیت‌ها که غالباً نیز بخشی از مبارزات استثمارشوندگان است، در نبود نهادهای انقلابی میدل به ابزاری در دست گروه‌های فرصت‌طلب و ناسیونالیست برای دم‌تکان دادن در نزد

نهادهای دولتی و کسب مقبولیت در سیستم سیاسی سرمایه میشود. با این وجود اعمال فشار و سازماندهی حرکات اعتراضی با اتکاء به نیروی مستقل خود، تنها راه موجود است. سیاست‌های سرکوبگرانه دولت دانمارک، بر علیه پناهجویان و بویژه گروه‌هایی که طبق قوانین کذایی همین سیستم، شهروند جامعه محسوب می‌شوند شرم آور و ضد انسانی است. حق انتخاب محل اسکان و کار جزو ابتدایی‌ترین حقوق انسان است. تمامی قوانین و نهادهای موجود در این رابطه، حتی نهادهایی که هویت خود را دفاع از «حقوق قانونی» پناهندگان تعریف میکنند، نقشی جز اعتبار بخشیدن به پایمال شدن این حق اولیه ندارند.

کمونیست‌های انترناسیونالیست اقدامات وحشیانه دولت دانمارک علیه پناهندگان و بویژه شیوه‌های ضد انسانی آن در رابطه به ۲۲۵ تن از شهروندان جدید این کشور را بشدت محکوم میکنند.

«تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» به وسیله تعدادی از فعالین جنبش کارگری ایران در تداوم بیش از دو دهه مبارزه علیه سرمایه‌داری و فعالیت پیگیر برای دستیابی به اهداف و مواضع کمونیستی و سرانجام در پی یک دوره مباحثات در گرد نشریه «پیک انترناسیونالیستی» در آوریل ۲۰۰۱ بنیان گذاشته شد. هم اکنون نشریه «مبارزه طبقاتی» به عنوان نشریه سیاسی خبری و نشریه «پیک انترناسیونالیستی» به عنوان نشریه تئوریک جریان ما انتشار می‌یابد. «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» از لحاظ سیاسی خود را مدافع سنن اتحادیه کمونیست‌ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، و بویژه جناح چپ بین‌الملل سوم دانسته و از سنن چپ کمونیستی دفاع می‌کند. سنی که در مبارزه علیه استالینسم و نقد مبانی گرایشات فکری دیگری چون مائوئیسم و تروتسکیسم تکامل یافت. «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» برای سازمانیابی کمونیستی کارگران، فعالیت هدفمند نظری جهت اشاعه و بسط مواضع کمونیستی و برای ایجاد حزب انترناسیونالیستی طبقه کارگر فعالیت می‌کند. حزبی که با رهبری انقلاب کارگری در مناطق و کشورهای مختلف نبرد بین‌المللی علیه سرمایه را سازمان داده و برای برپایی جامعه ای عاری از طبقات و استثمار، بری از جهل و فقر و جنگ و دیگر مظاهر سرمایه‌داری مبارزه می‌کند.

Class Struggle

Monthly Organ of
Internationalist Workers Organization

Box 163 / 433 23 Partille
Sweden

Email: info@internationalistworkers.org

www.i-w-o.org

www.internationalistworkers.org

WORKERS OF ALL COUNTRIES, UNITE!

رئوس اهداف و مواضع «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»

۶- نه شکست کمونیسم، بلکه شکست مدل معینی از سرمایه‌داری بر اثر تشدید بحران این نظام بود.

۹- کلیه دول به اصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (آلمانی سابق، چین، کره شمالی و کوبا و ...) که از طریق جنبش‌های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران سرمایه‌داری و نهادهای جناح چپ طبقه حاکم بوده و می‌باشند.

۱۰- کلیه احزاب سوسیال دمکرات، لیبرال و کنسرواتیو مدافع منافع جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی و تمامی احزاب استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی مدافع منافع جناح چپ طبقه بورژوا هستند.

۱۱- حزب طبقه کارگر جانشین طبقه در مبارزه طبقات نمی‌گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر، بلکه دخالت فعال در مبارزه طبقاتی، ارتقاء طبقه کارگر به طبقه حاکمه از طریق سازماندهی انقلاب کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی برای برپایی جامعه نوین انسانی می‌باشد.

۶- کلیه جنبش‌های ملی عرصه ای از کشمکش جناح‌های مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگ های ارتجاعی می‌باشد.

۷- معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم‌های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائمی توسط آن بازتولید می‌گردد. ایجاد انجمن‌ها و یا سازمان‌های ویژه که پایه‌های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه‌داری) را مورد هدف قرار نمی‌دهند، نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمی‌گیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروه‌های متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی می‌گردد.

۸- انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای و در نتیجه انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ و کارگری دچار شکست قطعی شد. در پی انحطاط حزب بلشویک و بین‌الملل کمونیستی، کلیه احزاب چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ سیستم سیاسی سرمایه‌داری شدند. برخلاف تبلیغات ضدکمونیستی امپریالیسم غرب، سقوط شوروی سابق

کارگر گشته است. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگون‌ساز عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.

۴- اتحادیه‌های کارگری که در مرحله اولیه رشد سرمایه‌داری، سازمان‌های مبارزه طبقاتی بودند در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناح‌های آن شده‌اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکلهای توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمان‌های مستقل کارگری از میان رفته است. اکنون به تناسب شرایط و به موازات مبارزات کارگری هیئت‌های نمایندگی، کمیته‌های کارخانه و سرانجام شوراهای کارگری مناسب‌ترین اشکال سازمانیابی مبارزه کارگری میباشد. اعضای این ارگانها انتخابی، قابل عزل و همچنین وظایف آن از سوی گروه‌هایی های کارگری تعیین می‌شوند.

۵- شرکت در نمایشات انتخاباتی و پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه‌داری تحت عناوینی چون «استفاده از تریبون بورژوازی» یا «انهدام انقلابی پارلمان از درون» نهایتاً به تقویت توهमत پارلماناریستی و سردرگمی طبقه کارگر منجر می‌شود.

۱- سیستم سرمایه‌داری که مرحله رشد صعودی آن تا پایان قرن نوزدهم به طول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوران زوال خود گردید که با تغییر کارکرد سیستم، اشکال بروز بحران و تحول ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲- روند ادغام ساختارهای اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از دوران زوال و مفری برای خروج از بحران ساختاری سرمایه، در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. این روند با فاشیسم در ایتالیا، برنامه نیودیل در آمریکا، برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه، برنامه اقتصاد رفاه در انگلیس و بالاخره قدرت‌گیری نازیسم در آلمان و استالینسم در روسیه اوج یافت و به صورت گرایش سرمایه‌داری به دولتی شدن در متروپل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تشدید گردید.

۳- جنگ‌های جهانی اول و دوم به مثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه‌داری از بحران‌های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناح‌های امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید به صورت جنگ‌های ملی و منطقه‌ای، شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و کاهش نقش دولت در اقتصاد و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه